

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

الحاج داکتر امین الدین « سعیدی – سعید افغانی »
۱۰ جولای ۲۰۱۸

محمد بن العاص در محکمه حضرت عمر (رض)

درسالهایی که عمرو بن العاص والی ولایت مصر بود ، در یکی از روز ها مسابقه اسب دوانی در میدان و ستدیوم مرکزی شهر بر پا شد، در این مسابقه اسب دوانان مسیحی مصری و مسلمان اشتراک به هم رسانیده بودند. در جمله اسب های مسابقه یک اسب از محمد بن العاص پسر والی مصر که به سواری یکی از سوارکاران عربی بود، نیز شامل مسابقه شد .

مسابقه آغاز و یکی از اسب ها که شباهت زیادی به اسب محمد بن عمرو داشت، در جریان مسابقه نسبت به اسب ها پیشی گرفت ، محمد بن عمرو به تصور این که اسبش برنده شده از فرط خوشحالی از جای برخاسته با فریاد صدا زد : «فرسی ورب الکعبه». یعنی: «قسم به پروردگار کعبه این اسب من است». ولی همین که اسب نزدیک می آید معلوم می شود آن اسب، اسب یکی از مسیحیان قبطی است و چشم محمد بن عمرو خطا دیده لذا از شدت شرمندگی و برای فرونشاندن خشمش قبطی صاحب اسب برنده مسابقه را با تازیانه می زند و می گوید: بگیر این ضربت ها را از دست فرزند اشراف.

خبر این داستان به والی مصر عمرو بن العاص می رسد. او به جای این که فرزندش را ادب کند و از قبطی عذر خواهی کند، بالعکس جوان قبطی را به خاطر این که نزد حضرت عمر (رض) به مدینه نرود و از عمل پسر نزد امیرالمؤمنین شکایت نکند بناءً غرض پنهان کردن این دوسیه ، جوان قبطی را زندانی می سازد .

بعد از این که مدتی از حادثه گذشت ، عمرو بن العاص فکر کرد، که گویا این داستان دیگر در بین مردم کهنه و بی سر و صدا شده، لذا او را از زندان آزاد نمود ولی جوان قبطی که از جمله فرزندان یکی از اعیان و اشراف شهر مصر بود، ضربه فرزند والی را یاد نبرده، از جانب دیگر از عدالت امیرالمؤمنین مطلع بود رخت سفر به مدینه می بندد و می خواهد موضوع را غرض اخذ قصاص از پسر والی مصر به سمع امیرالمؤمنین حضرت عمر (رض) برساند . جوان قبطی بعد از این که به شهر مدینه می رسد یکه راست به حضور حضرت عمر (رض) رفته و داستان و شکایت نامه خویش را به حضورش به عرض می رساند .

حضرت انس بن مالک که راوی این داستان است ، می فرماید :

حضرت عمر شکایت نامه جوان قبطی را استماع نمود و سپس می فرماید : (اینجا بمان)، چندی نگذشت که فهمیدیم حضرت عمر فرمان داده تا عمرو بن العاص والی مصر و همچنان فرزندش محمد از مصر به مدینه آیند، چون ناگهان

دیدیم که هر دو آمدند.

حضرت عمر آن‌ها را به مجلس خلافت احضار و قبطی شاکي را نیز در آنجا حاضر فرمود، تا مجدداً شکایتش را در حضور آن‌ها تکرار نماید.

چون محمد بن عمرو در حضور مردم به جرم خود اقرار نمود، آن حضرت تازیانه‌ای را که در دست داشت به دست جوان قبطی داد و فرمود این تو و این فرزند اشراف که تو را بی‌تقصیر زد، اینک او را با دست خود با این تازیانه بزن قصاصت را از او بگیر.

قبطی تازیانه را برداشت و در حضور خلیفه و اهل مجلس، محمد بن عمرو را زیر ضربت تازیانه گرفت. حضرت عمر می‌فرمود: «بزن فرزند اشراف را» سپس فرمود: «بزن بر فرق سر خود عمرو بن العاص، چه فرزندش تو را بدین سبب زد که او در آنجا قدرت دارد» عمرو بن العاص عرض کرد «یا امیر المؤمنین! عفو بفرما، حقش را گرفتی و وجدانت را از این بابت راحت فرمودی». قبطی نیز عرض کرد: یا امیر المؤمنین! کسی را که مرا زده بود، زدم. حضرت عمر فرمود: به خدا قسم اگر این والی را می‌زدی تو را از شلاق زدن آن منع نمی‌کردم، تا آن که خودت دست از زندش باز می‌داشتی، حضرت عمر: پس از آن رو به عمرو بن العاص کرد و حقیقتی گفت که تاریخ بشریت از زبان کسی جز عمر نشنیده و همیشه تا ابد برای او آن را ثبت کرده است. می‌دانید چه فرمود؟ فرمود: «یا عمرو! متی استعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً؟» یعنی: «ای عمرو! از کی مردم را برده گرفته‌اید و حال آن که مادرانشان آن‌ها را آزاد زائیده‌اند؟».

تتبع و نگارش :

الحاج داکتر امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مدیر مطالعات ستراتژیک افغان و مسوول مرکز کلتوری دحق لاره- جرمنی